

در کلمات معدون ز کفر در صفت که حال حضرت علی  
و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت صالح و حضرت  
ایم در محراب و نردم تا ضامن خواهد هر از طوطی متغیان ام نبرد  
کا کربن را ام تا کفر وقت مرگت در د و بر سر کبر از شکر بر الی  
هر روز کبر و اخوان و با بر سر زور و ان به عجز از سر قفس  
مجبور است که هر روز در زیر صرف غذا با حضرت با در این  
عج تر است که آنچه ام در حیات ل قطع عهد و این کسوف  
از روز خورشید و صند عهد و اگر و صند عهد و این کسوف  
فایده قدر حجت شرف عهد است تا این کسوف و این کسوف  
صوب ال و ال کمال کمال قدر که عهد و عهد و این کسوف  
از این سند عهد علی م قدر فقط قطع عهد کرده و عهد  
از انظار ام عهد شرف عهد و عهد و عهد و عهد و عهد  
خدا نهم عهد ال قدر از عهد عهد عهد از عهد عهد و عهد  
در عهد عهد کرده و عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد  
شرف ال که نته عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد  
کرده بر عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد عهد

---

نامه خصوصی و محرمانه جعفر قلی خان سهام الدوله به میرزا نصرالله  
خان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت

قربان وجود سعادت شوم امیدوار است مزاج مبارك را نقاهتی  
نبوده به صحت و کامیابی مقرون و از کراهات مصون باشد.  
گرفتاری بدرجه ایست که مجال عرض حال نیست. قولنج هم  
همانطور که در عرض راه عارض بود مزمن و فرصت معالجه چون  
نیست گاه شدید و بعضی اوقات خفیف است ما هم در طرید و تبریدیم  
تا خدا چه خواهد. هوای رطوبی معان هم مزید درد پیدرمان است.  
کار کمیسیون را هم با کمال دقت مراقبت دارد و بر سبیل استمرار  
مشغول پذیرائی هر روزه از اجزاء و مأمورین سرحدی روس و با  
بی رغبتی از سر میز رفتن بنده مجبور است که همه روزه در میز صرف  
غذا با حضرات، نماید.

از این طرف هم عجب تر این است که آنچه هم در هر چهار سال  
«قطع عمل» در این کمیسیون شده، ابداً پرداخت نشده و حالا عمل  
چهار ساله اگر وصول و ایصال شود ملاحظه فرمائید چقدر زحمت و  
مشقت خواهد داشت.

با این تنگی وقت شاهسون ها چهار سال و سه سال و دو سال و  
يك سال قبل آنچه برده و خورده اند یکدفعه باید بدهند.  
این بار سنگین چه خواهد شد. حکام قبل فقط «قطع عمل» را

کرده‌اند و رفته‌اند. از آن طرف هم عمل قطع شده را نقد و برزخمه دولت می‌دانند و می‌گیرند. چنانکه چهار سال قبل از چاکران حضرت مستطاب اشرف اعظم اقدس والا روحانفداه گرفته‌اند. در هر کمیسیون هم که اعتمادالایاله نبوده است مثل سال گذشته اجزاء بی‌اطلاع حکومت بی‌رویه قطع عمل کرده، برخلاف معمول مثلاً قیمت اسب را که سی و پنج منات معمول بوده، باختلاف از چهل و پنجاه و هشتاد تا صد منات هم قطع کرده‌اند.

حالا يك زحمت هم امسال داریم که باز می‌خواهند عمل سال گذشته را معمول دارند، بنده زیر بار نرفته‌ام و در مذاکرات هشتم و گفته‌ام پارسال بی‌قاعده بوده همان معمول سابق صحیح است تا چه شود. بیچاره اعتمادالایاله که با حالت ناخوشی و این همه کار طوری جان می‌کند که جز غیرتمندی و فدویت بشخص حضرتعالی هیچ تصویری نمی‌توان کرد اگر امسال هم بنده نمی‌آمد بواسطه بی‌ترقیی کار، باز مثل پارسال ایشان هم نمی‌آمد.

حالا هم با تب و کسالت و مرض، دقیقه‌ای غفلت ندارد با این حالت و زحمت و خسارت‌ها و غیرتمندی و درستی عجب است که موجب سال گذشته او نرسیده است.

لازم است بذل توجهی در تشویق این شخص بفرمایند که واقعاً حیف است دعاغش بسوزد، کمتر به این صحت و غیرت اجزاء داریم حضرت مستطاب عالی بهتر او را شناخته و مرحمت خواهند فرمود. کارگزاری مرکز آذربایجان هم اصراری در ضدیت و اذیت و تغییر او و کارشکنی‌ها دارند، محرمانه عرض می‌نماید که روسها را جداً اغوا می‌نمایند که شکایت و بهانه‌جویی از او بنمایند.

اعتماد هم چون غیور و درستکار است، زیر بار کج و نا حساب آنها نمی‌رود و مجاب می‌نماید و نمی‌گذارد که بغیر حق معامله نمایند، این است که آنها هم با کار گزار در ضدیت اعتماد همراهند، ملاحظه می‌شود که بنده با آن تند و تلخی، در مذاکرات مابین او و «اگنت»

جلوگیری و ملایمت دارد که چون مطالب اعتماد حق و تلخ است پس باید به شیرینی و ملایمت اظهار کرد.

باری وضع تبعه روس هم در اردبیل قسمی است که شرح آن بعد عرض خواهد شد. حالا هم که دیده‌اند بنده در کارها حقاً بی‌ملاحظه اقدامات دارد تا یکدرجه هم چون بصیرت داشته بی‌اطلاع اعتماد هم کار نمی‌گذرد باز اوقاتشان تلخ است خاصه دو فقره سند ساختگی‌شان را باعث و واضح نموده و مسئله اجاره ملك معززالملك را هم چون اساساً حق ندارد مساعدت ندارم و می‌گویم باید چیزی هم از این طرف بگیرند فسخ شود. گاهی تبریز می‌روند، گاهی از نایب‌الحکومه شکایت می‌نمایند، گاه به خصوصیت می‌پردازند، با همه این تفاسیل ظاهراً انشاءالله بمهربانی و باطناً بصحت کار خواهد شد ولی این مسئله را هم خیلی محرمانه عرض می‌کنم چون بنده واسطه کار کارگرایی تبریز بدو بود عقیده خوبی هم داشت که یقین کار آنجا بر وفق میل و سلیقه حقه حضرت مستطاب‌عالی خواهد شد در این مسافرت آذربایجان با اینکه هشت روز بیش در تبریز توقف نکرد، ولی از توسط خود در حضور حضرت‌عالی در این مورد، شهدالله بقدری خجل و منفعل شد که حد ندارد، چون نمی‌توان بعضی عرایض نمود همینقدر محرمانه عرض می‌نماید که بسرمبار کتان اصل اساس کارهای آن سامان بدرجه‌ای مختل است که وقتی تصور می‌شود اسباب‌تأثر و رقت است.

همینقدر عرض می‌کنم که توجهی در ممنوعیت خریداری املاک و اجازه تبعه خارجه خیلی محرمانه در پرده بفرمائید که وضع بسیار بد شده و علاقه ملکی تبعه خارجه بقدری شده است که گمان ندارم دیگر جلوگیری بتوان کرد، اقلاً بعدها ممنوع باشد تا بعد ترتیبی برای تسویه کار سابقه خریداری املاک بشود.

باقی مسائل را دیگر عرض نمی‌نماید ولی در عالم ارادت این قدر

محرم‌انده واجب دانست بعرض برساند مستدعی است این عرض را هم از بنده ندانند که شده است زیرا که تولید زحمت برای بنده خواهند شد، امر، امر حضرت‌عالی است.

## قرارداد وثوق‌الدوله و حوادث مربوط به آن<sup>۱</sup>

### بنام خدای قهار عدالت گستر

سرتیپ رشدیه بسال ۱۲۷۵ خورشیدی در تبریز چشم بجهان گشوده است. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه رشدیه که مؤسس آن پدرش بود پایان برد و دوره دبیرستان را در دارالفنون بانجام رسانید.

در سال ۱۲۹۷ بخدمت ژاندارمری درآمد و بسال ۱۲۹۹ کناره گرفت و از سال ۱۳۰۰ بنا بدعوت رؤسای مدرسه نظام و دانشکده افری بتدریس ادبیات پرداخت و این خدمت را تاکنون نیز متصدی است.

تألیفات ایشان عبارتست از: ۱- مفاخر ایران ۲- گنجینه ادعیه ۳- تفسیر کلام‌الله مجید و یک رمان تاریخی.

روزی در محفل حبیبان سخن از قرارداد وثوق‌الدوله رفت همگان مایل شدند از کم و کیف آن، خبری یابند دوسه تن را روی سخن با من شد که از دلبستگی من باین اطلاعات با خبر بودند با توجه

۱. این یادداشت در ذیحجه سال ۱۳۳۷ هجری قمری نوشته شده و اکنون با مقدمه‌ای از طرف نویسنده آن چاپ میشود.

باینکه تدریس تاریخ هم کار رسمی من بود گفتم آنروزها که این مرغ شوم بر بام و خانه و کشور ما می نشست من معلم مدرسه صاحب منصبان ژاندارمری بودم.

و نظر باینکه میگویند از همان عهد شبابم عشق وطن در دل بود و مثل اکثر جوانان امروز یا آنروز شور میهن پرستی در سر.

اگر چه مثل همه هموطنانم در آتش حسرتها میسوختم ولی با همه اینها جزئیات جریانرا که خود شاهد آنها بودم روز بروز نوشته بگوشه‌یی مینهادم و مراقب بودم که بتاراج طبیعت نرود تا روزی بدست من یا بهمت صاحبذوقی بمعرض طبع و انتشار درآید.

امروز که ذکر آن بمیان آمد بودن چنین اوراقیرا برفیقان گفتم همه را مسرتی دست داد که آب در کوزه و ما تشنه لبان می گسردیم. بر آن شدند که بچاپ و انتشارش اقدام کنند.

رساله‌ئیکه اکنون بدست شما است مجموعه همان صفحاتست که بعنایت آقای آدمیت از زندان فراموشی رهائی یافته برای درج به مجله خاطرات وحید سپرده شده است.

خوشوقتم قبل از اینکه نام من از زبانها افتد و خود از یادها بروم و این اوراقهم با از پا افتادن من از دست بروند در دسترس مردمان بخصوص جوانان وطن پرست قرار میگیرند و از جریان شومی که بتمامیت ما تمام میشد با خبر می شوند و بطلوع کوکب سعادت که در بصوحه آن ظلمت و تاریکی باقطار کشور ما پرتوافکن گردیده نور رخشانس همه جا را روشن ساخت شکر گزار خدای مهربان بوده همه جا مدیحه خوان بنیانگذار این سعادت عظمی باشند و هم از راه ادامه حقیقت‌نویسی بکوشند.



سه بعد از ظهر بود شنیدیم: مردم بر مسجد شاه جمع شده‌اند و سخنرانیه‌ها میشود با حکیم زاده از خاوه بقصد مسجد شاه بیرون آمدیم و از بازار بزازها داخل مسجد شاه شدیم ناطقین پس از نطقها از

کرسی پائین آمده مردم را برای رفتن بخانه صمصام السلطنه رئیس الوزراء آماده کرده‌اند و در حین حرکتند. داخل جمعیت شده از مسجد شاه بیرون آمدیم.

در سه راه مسجد شاه ناطقی بکرسی رفته از خائنین وطن بدگوئی کرده ضمناً گفت رئیس الوزرای ما صمصام السلطنه مرد با تعصبی است از او می‌خواهیم نگرانی ملت را از انتخاب و ثوق الدوله (مردم فریاد زدند مرده باد) برباست وزرا بعرض اعلیحضرت رسانده استدعا کنند که از این انتخاب صرف نظر فرمایند. (زیرا که شهرت یافته بود که شاه بصمصام السلطنه گفته است از رئیس الوزرائی استعفا بده که در نظر است و ثوق الدوله زمامدار باشد) این سومین بار است که این مرد خائن بر رئیس الوزرائی میرسد و با اجانب رابطه‌ها دارد و بطور ساده عامل اجرائیات آنها است.

خلاصه ناطق تکلیف کرد که برویم منزل صمصام السلطنه همه گفتند برویم. همه بطرف منزل او براه افتادیم و بمنزل او که اواسط خیابان اسلامبول بود رسیدیم در بازبود با فریاد مرده باد و ثوق الدوله و زنده باد صمصام السلطنه داخل باغ شدیم. صمصام السلطنه بهایوان آمده در گوشه‌یی قرار گرفت ناطقی بسکو رفته منویات ملت و تنفر عمومی را از و ثوق الدوله و پشتیبانی از صمصام السلطنه را اعلام داشت گفت همه تقاضا داریم تنفر ما را از این خائن بعرض اعلیحضرت برسانید البته احمدشاه وطن پرست و رعیت دوست است (جمعیت البته البته) و رضایت عامه را طالبند و مملکت را بدست این خائن نخواهند سپرد. صمصام السلطنه گفت از حق شناسی شما بسیار بسیار متشکرم و پشتیبان من پس از خدای متعال شما باشید و مطمئنم احمد شاه هرگز برخلاف رضای ملت قدمی بر نمی‌دارد (مردم زنده باد گفتند). عرایض شما را بعرض ملوکانه میرسانم و شما هم اطمینان میدهم که قبول خواهند فرمود فعلاً آرام باشید و انقلاب نکنید و با اطمینان کامل دنبال کار خود بروید فردا صبح بحضور ایشان شرفیاب

میشوم و عرایض شما را بسمع مبارک می‌رسانم.  
 فردا گذشت پس فردا هم جمعه بود گذشت شنبه شهرت یافت که  
 شاه صمصام السلطنه را از ریاست وزرا معزول و وثوق الدوله را بریاست  
 وزرا انتخاب و مأمور تشکیل کابینه کرده است.

وثوق الدوله همان خائنی است که در رئیس الوزرائی سابق در  
 هیئت دولت از انقلاب ملی آذربایجان انتقاد کرده گفته بود:  
 (آذربایجان عضو شقاق‌قلوس گرفته است باید از پیکر ایران جدا  
 شود) از این گفتارش مردم همه او را با تف و لعنت یاد می‌کنند در  
 همانروزها که این جسارت را کرده بود عارف تصنیف ساز زیر دست  
 ملی ما تصنیفی ساخت که میخواندیم:

آن ناکست که عضو فلج خواند      عضوش فلج‌خواه لالش زبان باد  
 جان برخی آذربایجان خواند

در هر صورت اجنبی‌پرستی این مرد بر همه ثابت و آشکار بود.  
 این بی‌پیر هم بی‌رحم بود، هم جسور، هم صاحب‌تدبیر، هم جاه‌طلب  
 روحاً مستبد و خود خواه در تمام عمرش هرگز راجع بوطن و وطن  
 پرستی از او جمله‌یی شنیده نشده است و برآستی بی‌وطن بود.  
 این مطلب را اینجا داشته باشید که از احوال دنیا هم سروسراغی  
 بگیریم باز بمطلب خود برمیگردیم.

جنگ جهانی سوز بین‌المللی تمام شده بشر از دفن هفت میلیون  
 فرزند خود مختصر فراغت یافته در مراجعت از قبرستانها و مراوده‌های  
 بی‌حصایی را که یادگار جنگ است دیده مات و مبهوت مانده است که  
 اصلاحات را از کجا شروع کنند و خرابیها را چگونه ترمیم نمایند  
 هر کجا مینگرند جز بربادی و زوال و نکبت نمی‌بینند.

حتی ممالکی هم که با اعلان بیطرفی در جنگ دخالتی نداشتند  
 از این آتش برکنار نمانده هزاران تلفات جانی داده میلیونها خسارات  
 مالی دیده‌اند.

از این جمله کشور ما است که با اعلان بیطرفی مورد اشغال

معارضین واقع شده جوانها را از دست داده هرج و مرجها دیده و بدبختیها کشیده از سم ستوران اجانب و پنجه قهار بیگانگان مصیبت فراوان و خسارت بی پایان بوی رسیده است.

اکنون که آتش جنگ فرو نشسته و سرخی افق برکنار شده است باز ماندگان مقتولین کشورها در صدد اصلاحات برآمده مترصد آتند که از فرصت استفاده کرده در احقاق حق خود بکوشند و کشتی وطن خود را از خطرات بساحل نجات برسانند. متأسفانه ناخدائی کشتی ما بهناصر بیگانه پرست ناصالحی سپرده شده است که جیب از زر اغیار پر کرده اسارت نامه بهموطنان و انقراض کشور را امضا کرده اند. حکومت جابره بریتانیای کبیر که در توسعه مستعمرات خود در قاره آسیا توفیق تمامی یافته امپراطوری وسیع عثه انیرا متلاشی ساخته اعضای از هم جدا شده آنرا تحت نفوذ سیاسی خود در آورده است از سرگرمی رقیب بزرگ خود روسیه استفاده کرده در صدد است شاهنشاهی ایران را ضمیمه مستعمرات خویش سازد.

با نفوذی که در دربار بدست آورده است شاه را واداشت که از صمصام السلطنه نخست وزیر استعفا بخواهد او استعفا نداده جواب داد که در مملکت مشروطه عزل نخست وزیر با مجلس شورای ملی است و تا مجلس تشکیل نشد است من نخست وزیرم با همه اینها شاه وثوق الدوله را بنخست وزیری انتخاب کرد دولت صمصام السلطنه از اشخاص زیر تشکیل می شد:

صمصام السلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله.

حکیم الملك وزیر علوم.

مشاور الممالك وزیر امور خارجه.

مشاور السلطنه وزیر پست و تلگراف.

امیر مخم بختیاری وزیر جنگ.

نصر الملك وزیر عدلیه.

معین الوزاره وزیر تجارت و فواید عامه.

مشاور الملك وزیر مالیه.

### کابینه وثوق الدوله

وثوق الدوله دولت خود را از اشخاص زیر تشکیل داد:

وثوق الدوله نخست وزیر و وزیر کشور.

مشاور الممالك انصاری وزیر امور خارجه.

صارم الدوله اکبر میرزا وزیر دادگستری.

نصرت الدوله فیروز وزیر دارائی.

فتح الله خان سپهدار اعظم وزیر جنگ.

نصیر الدوله بدر (از اقوام وثوق الدوله) وزیر فرهنگ.

دبیر الملك وزیر فلاح و تجارت.

دبیر الملك پس از چند ماه وزارت مرد و حسن مشار الملك از

اقوام وثوق الدوله داخل کابینه شد. ضمناً السلطنه خود را نخست

وزیر میدانست و هفته‌ای سه روز هیئت دولتش را در منزل خود

تشکیل میداد.

در عید نوروز آن سال دو نخست وزیر با هیئت خود بسلام شاه

آمدند.

ناگفته نماند ضمناً السلطنه چون از خوانین بختیاری بود به

نیروی ایلاتی خویش اتکا داشت که دست ستم وثوق الدوله او را

نتوانست آزاری رساند و گرنه مثل همه معارضین خود سرکوبیش

میکرد.

انتخاب وثوق الدوله به نخست وزیری و تشکیل حکومت وی

اولین قدمی بود که دولت انگلیس در اجرای منویات خود برداشت

و کامیاب گردید.

مذاکرات وثوق الدوله با انگلیسها شروع شده بود مقدمات کار

فراهم میگشت چون مشاور الممالك انصاری مردی وطن پرست و

نیکنام بود وثوق الدوله هم عمداً او را بکابینه خود وارد کرده که

از وجیهه‌المله‌ها هم کسی در کابینه باشد و چون میدانست مشاور

الممالك در عقد قرارداد مخالفت خواهد کرد او را با داشتن پست وزارت امور خارجه مأموریت و نمایندگی دولت ایران را در مجمع اتفاق ملل داده از تهران پرتش کرد.

از طرفی هم چون محقق بود پس از انتشار خبر عقد قرارداد با انگلیسها مردم اجماعاً عزل وثوق الدوله را از شاه خواهند خواست و ممکن است مفسدهها تولید شود صلاح چنین دیدند که مسافرت شاه را با اروپا فراهم کنند ده هزار تومان بشهریه شاه که سی هزار تومان بوده افزوده او را روانه اروپا کردند.

مقارن حرکت شاه با اروپا مشاور الممالك از وزارت امور خارجه منفصل شد و فقط نمایندگی مجمع اتفاق ملل با وی ماند در این انفصال نصر المملك موقتاً وزیر عدلیه شده نصرت الدوله فیروز بعنوان وزارت امور خارجه برای پست هم اندازیهای لازم در عقد قرارداد با شاه حرکت کرد.

پس از رفتن شاه هیئت دولت با کمال اطمینان با سفارت انگلیس داخل مذاکرات شده بعقد قرارداد پرداخت. مؤسین اصلی این قرارداد وثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله بودند.

دستگاه لندن دلالتی عقد قرارداد را یکصد و سی هزار لیره معین کرده بود که میان آن سه میوطن باین طریق تقسیم شده بود: وثوق الدوله ۶۰/۰۰۰ شصت هزار لیره. نصرت الدوله ۴۰/۰۰۰ چهل هزار لیره. صارم الدوله ۳۰/۰۰۰ سی هزار لیره.

قصر سلیمانیه وثوق الدوله یادگار این دوره زمامداری او است که عشقی گفته بود:

داده اند اهرمان ملك سلیمان بر باد

تا از آن روی سلیمانیه آباد کنند

اولین کسی که در موضوع صد و سی هزار لیره و عقد قرارداد

اعتراض داشت فتح‌الله خان سپهدار اعظم رشتی بود. چون در کابینه حکم مترسکی دارد بیازیش نمیگیرند از وزارت جنگ استعفا داد و عباس میرزا سالار لشکر از پسران فرمانفرما بکفالت وزارت جنگ منصوب و پس از چندی وزیر جنگ شد.

برای بیان قابلیت و شخصیت فتح‌الله خان سپهدار اعظم این چند سطر لازم است. پس از این جریانات او از رشت دریکی از ادوار تقنینیه بوکالت انتخاب شد در مجلس، وقت گرفتن اعتبار نامه‌ها باو اعتراض کردند که شما در عقد قرارداد منحوس و ثوق الدوله شرکت و بوطن خیانت کرده‌اید او غافل از اینکه وزرا در مصوبات هیئت دولت مسئولیت مشترك دارند گفت:

(قراردادی که وثوق الدوله ببنده چه مربوطیتی دارد به بنده، ضد قرارم بنده بی‌اختیارم بنده)

در همان روزهای حیرت و نارضائیه‌های مردم تلگرافی از شاه بوثوق الدوله مخابره و اختیارات تام باو تفویض گردید و عین تلگراف مشروح در جراید ثبت و بدیوارها هم چسبانده شد بعبارة آخری وثوق الدوله جای خود را محکم کرده در خیما نرا برای درهم کوبیدن مردم آماده کرد.

برای اینکه چرخ ادارات دولتی بگردد و کارمندان دولت که ماهها حقوق پس افتاده داشتند لااقل لقمه نانی دست خود ببینند تا سر و صدائی نکنند بانک شاهی (بانک انگلیس) متعهد شده بود که تا پنج سال مبلغی باقسط ماهانه که معادل با کسر بودجه دولت میشد بعنوان قرض استهلاکی (ماراتوریوم) بپردازد.

پس از آنکه وثوق الدوله در اجرای مقدمات نقشه عمل اختیارات تابعه را بدست گرفت برای انجام دادن آخرین مقصود که انتشار دادن متن قرارداد و داخل کردن انگلیسها در امر ارتش و دارائی ایران یعنی ایندو را در بست در اختیار آنها گذاشتن جداً شروع بکار کرد که مقتضیات موجود و موانع مفقود بود مقتضیات او

اجرای دستور ارباب و ولینعمتش بود و بس.  
(روز نحس) سیزدهم ذیقعد ۱۳۳۷ قمری عقد قرارداد ایران و انگلیس با ابلاغیه دولت منتشر شده مخالفت‌هایی ازهر طبقه شروع شد و مجالس متعدد علیه دولت و علیه قرارداد در خانه‌های حاج امام جمعه خویی - حاج آقا جمال اصفهانی - محترم السلطنه - ممتاز الدوله - مستشارالدوله و حاج معین بوشهری تشکیل گردید.  
اینک متن قرارداد و نامه ضمیمه آن:

متن قرارداد اوت ۱۹۱۹ بین دولت ایران و انگلیس - نظر بروابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان موجود بوده است و نظر باعتقاد کامل باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید و نظر بلزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران بحد اعلی بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می‌گردد:

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال و تمامیت ایران بوده است تکرار مینماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد.

این مستشارها با کنترات اجیر و به آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحب منصبان (افسران) و ذخائر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخل و سرحدات در نظر

دارد تهیه خواهد کرد عده و مقدار ضرورت صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونیکه از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و اختیارات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهند داد معین خواهد شد.

۴ - برای تهیه وسایل نقدی لازمه بجهت اصلاحات مذکور در مادهٔ ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که يك قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آنرا بدهد - تضمیناً این قرض باتفاق نظر دولتين از عایدات گمرکی یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین میشود. تا مدتی که مذاکرات استقرار مذکور خاتمه نیافته است دولت انگلستان بمنتظر مساعدت وجوہات لازمه که برای اصلاحات مذکور لازم است خواهد رسانید.

۵ - دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسائل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در ممالك میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکه ایران و انگلیس را راجع بتأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید.

در این باب باید قبلاً مراجعه بمتخصصین توافق بین دولتين در طرحهاییکه مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶ - دولتين توافق مینمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای مملکتین و تمهید و توسعهٔ وسائل آن تطبیق نماید.

### رونوشت متن نامهٔ وزیر مختار انگلیس

جناب مستطاب اجل اشرف افخم امیدوارم که حضرت اشرف در دورهٔ زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت یقین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از يك طرف اعادهٔ نظم و امنیت را در داخله مملکت تشکیل و از طرف دیگر روابط

صمیمانه بین دولتین ایران و انگلستان محفوظ باشد تقویت نماید.  
برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه  
لندن بوده است من حالا مأذون هستم که بحضرت اشرف اطلاع بدهم  
که در موقع امضای قراردادیکه مربوط به رفورم‌هائیت که کابینه  
حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته‌اند دولت اعلیحضرت پادشاه  
انگلستان حاضر خواهد بود بادولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای  
ذیل موافقت نماید.

- ۱ - تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین.
- ۲ - جبران خسارت مادی وارده بر مملکت ایران بواسطه دول  
متخاصم دیگر.
- ۳ - اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطیکه آنرا عادلانه  
تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق  
در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید.  
این موقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را بحضرت اشرف  
تقدیم نمایم مغتنم می‌شمارم.

(ب. ژ. کاکس)

این قراردادها قشون (ارتش) و مالیه (دارائی) یعنی دو ماده  
حیاتی کشور ما را در اختیار انگلیسها می‌گذاشت و میزان خطر و  
مسمومیت این قرارداد را از چند ماده آئین‌نامه‌ئیکه برای قشون  
تنظیم کرده بودند میتوان دریافت.

یک سر جوخه انگلیسی در ایران کاپیتان یعنی سروان شناخته  
می‌شد انگلیسها با هر درجه‌یی که باشند نسبت با ایرانیان ارشدیت داشتند  
و ایرانیان نسبت بایشان موظف بادای احترامند (یعنی سرگرد ایرانی  
بر جوخه انگلیسی مجبور و موظف بادای احترام است).

۳ - قشون ایران از کوچکترین واحد جنگی یعنی گروهانهای  
مختلط پیاده و سوار و توپخانه تشکیل و این واحدها مستقل بودند

یعنی آخرین مرحله ترقی يك افسر ایرانی فرماندهی يك گروهان مختلط می‌شد و تشکیل هنگ و تیپ و لشکری در کار نبود.

۴ - آخرین درجه ترفیع افسر ایرانی سرگردی منظور شده بود (فرماندهی گروهان).

رئیس هیئت نظامی انگلیس‌ها ژنرال دیکسن بود که با یکمده افسران فارسی‌دان بطهران آمده‌اند خود ژنرال گذشته از اینکه فارسی خوب صحبت میکرد و اولین سخنرانی او قریباً تقدیم خواهد شد از ادبیات و تاریخ شعرا هم اطلاعی کافی داشت بتصویب وثوق - الدوله شروع کرد قسمتهای ارتش را ببیند یا ابواب جمعی خود را تحویل بگیرد و اول از ژاندارمری شروع کردند مدرسه صاحب - منصبان ژاندارمری در عمارات پیرونی و اندرونی عبدالسلطنه در خیابان سپه فعلی روبروی امیریه کامران میرزا بود رئیس مدرسه سلطان رضا قلیخان قاجار (سرتیپ کریم قوانلو فتحعلی) حقیر هم معلم جغرافی و ریاضیات اینمدرسه بودم خوابگاه عبدالسلطنه اطاقی بود که سقف و در و دیوارش بی می و مطرب و صراحی و ساقی و سازنده نقاشی شده بود ژنرال باین اطاق که رسید گفت: انسان این اطاق را که می‌بیند آن شعر حافظ یادش می‌آید:

بده ساقی می باقی که در جنت نمیایی

کنار آب رکناباد و گل گشت مصلی را

یکی از این افسران کلنل هایک بود که بادیات ما تسلط فراوان داشت این بیت ساخته اوست:

مرد خدا مست بود بی شراب      مرد خدا سیر بود بی کباب

تمام این افسران دیپلمه مدرسه السنة شرقیه و تیرهایی هستند که از مدتها پیش برای صید این غزال یعنی ایران در ترکش تیراندازان استعمارطلب بریتانیا آماده شده‌اند.

اما نطق ژنرال دیکسن:

بامر وثوق الدوله مقرر شد در رژیمان دوم ژاندارمری که در

باغ شاه بود مجلس معارفه‌یی بافتخار این افسران انگلیسی دایر شود و افسران رسد قراقخانه و ژاندارمری دعوت شوند چون همه حاضر آمدند ژنرال برای ادای نطق برخاست با کمال آرامش چنین ادای سخن کرد:

میدانید امروز اول دولت دنیا انگلستانست میدانید این عظمت انگلستان از کجا است؟ از هندوستان. میدانید هندوستان را کی برای انگلستان فتح کرده است؟ يك دكتر انگلیسی.

این دكتر با یکی از راجه‌های هندوستان آشنائی فراوان داشت. راجه مریض شد این دكتر او را معالجه کرد و راجه بهبودی کامل یافت. راجه بسیار متمول بود جواهرات زیادی بابت حق‌المعالجه حضور دكتر گذاشت. دكتر گفت من جواهر نمیخواهم بمن يك خانه بدهید که در آن سکونت کنم راجه يك خانه باو داد و او در آن خانه نشست آن خانه را بزرگ کرد کرد کرد تا هندوستان شد و همه هندوستان خانه او شد.

من شما توصیه میکنم نسبت بوطن خود مثل آن دكتر انگلیسی باشید و فقط عظمت آنرا بخواهید.

پایان سخنرانی ژنرال

حقیر گوید غیر از این اگر بخواهد صحبت کند بهتر از این نمیتواند صحبت کند بلکه خودش هم از این سخنرانی طرز سخن یاد میگیرد بیخود نیست که میگوید اینان معلمین شیطانند.

خوب متوجه بودم که بعضی از افسران عزیز خون خود را میخورند البته لازم بود در مجلس معارفه از طرف مهمان و میزبان هر دو سخنرانیهائی شود و نشد معارفه انجام نگرفت فقط حاضرین یکدیگر را دیدند بدون اینکه معرفی شوند بدیهی است ژنرال و یارانش آن معارفه‌ای را که انتظار داشتند نشد.

راستی هر وقت انسان متوجه این قرارداد میشود دود از کله‌اش

میبردا وطن فروشی و خیانت هم اندازه می دارد.  
این عاقدین قرارداد فکر نکردند که با امضای این قرارداد قباله اسارت اولاد خود را امضاء کرده در مقابل مقداری لیره نسلا بعد نسل فرزندان خود را به بردگی و غلامی فروختند و خوشی و آزادگی را برای همیشه از آنان سلب کردند وطن و بیوطن نمیشناختند اولاد خود را هم دوست نداشتند؟!!

تعجب اینجا است که از پررویی از میان جامعه سر در آورده کبابه وزارت و وکالت میکشیدند.

آنها هموعان خود را خوب شناخته بودند اگر خون گرم در بدن من و امثال من بود هرگز جرأت این خیانت را نکرده پس از آنها دیگر آفتابی نشده در خانهشان میماندند تا بمیرند.

اگر ما بقدر موشهای عبید زاکان عرضه داشتیم بالاخره گربه را بدار آویخته دمار از روزگارش می کشیدیم و حق شریکانش را هم کف دستشان میگذاشتیم.

خدایا ما را از بشریت معاف داشته موش گردان که تنگ بشر نباشیم و قدرت موشان بخش آنها موشان عبیدزاکان.

جنایت و بیشرمیرا بگیرید که دلالتان وطن یا مزدوران اجانب تا این پایه ایران و ایرانی را باسارت داده با پول خون و ناموس آنان سالها درمونت کارلو وفاحشهخانههای اروپا بتفریح و عیاشی پرداخت.

\*\*\*

وثوقالدوله برای تنبیه و سرکوبی مخالفین حکومت را نظامی کرد اول بار بوشهری و محتشم السلطنه و ممتازالملک و ممتازالدوله و مستشارالدوله را گرفته بکاشان تبعید کرد از خانه امام جمعه خوئی و حاج آقا جمال راست سیزده نفر از ناطقین و خطباء را که سر دسته آنان سید محمد کمرهئی و ابوالقاسم آزاد مراغی بودند گرفته بمحبس نمره ۲ و نمره ۳ نظمیة تحویل دادند و جراید اعزاز ایران و زبان دولت و رعد و رهنما را توقیف کردند مدیریت روزنامه رعد متعلق

بسید ضیاءالدین طباطبائی و روزنامه رهنما متعلق بمیرزا زین‌العابدین رهنما بود که همانروزها از عراق عرب بطهران آمده بود روزنامه ایران مدتها بود بمدیریت آقای ملک‌الشعراء بهار اداره می‌شد چون قضیه قرارداد پیش آمد و استاد از مخالفین جدی قرارداد بود از مدیریت روزنامه استعفا داد و مدیریت آنرا برهنما وا گذاشتند و او روزنامه رهنما را تعطیل کرده عامل دولت و عامل اجرائیات او گردید.

پس از این جریانات و کوبیدن سر دسته مخالفین وثوق‌الدوله با اعطای نشانها و تحسینها بدلجوئی بعضی پرداخت.

وثوق‌الدوله ماهی پنجهزار تومان بعنوان مخارج مخفی درستون مصارف مملکتی در اختیار خود داشت همین پول بود که مهر سکوت لبها میشد و آنها که دین را بدنیا می‌فروختند و یوسف را به پیشیزی می‌دادند پول دین و فروش برادر خود را از این مهر دریافت می‌کردند خوش بودند که معامله کرده‌اند و با رئیس دولت آشنائی دارند.

نور ضعیف و پرتو ملایم امید که از بعضی گوشه و کنار بنظر می‌رسید بکلی زائل شده یأس و ناامیدی با تمام معنی نایب مناب آنها شد.

ملتی که نه علم دارد نه دین باید همینطور باشد نه متدین است که از خدا بترسد و بهمنوطنان خیانت نکند نه علم دارد که از راه آن وطن و قدر وطن بداند اگر غیر از این بود جای تعجب کمترین اثر دین و آئین از وثوق‌الدوله دیده و شنیده نشده است.

خلاصه قرارداد با تمام بی‌قانونی بقوه قهریه وثوق‌الدوله خائن اجرا میشد بی قانونی از آنجهت که مملکت ایران مشروطه است و وقتی دوره مجلس بیایان رسید دولت موظف است انتخابات را شروع و وسیله افتتاح دوره بعدی را فراهم کند و پس از افتتاح مجلس انتخاب نخست وزیر هم با مجلس و امضای ملوکانه است.

ثانیاً در مملکت مشروطه تمام امتیازات و قراردادهای سیاسی و نظامی و اقتصادی و غیره با دول خارجه باید با اجازه مجلس باشد و ثوق الدوله پشت پا بهمه این جریانات زده و دلالی خود را گرفت و آنانرا اجازه عمل داد.

سلطان احمد شاه با قرارداد مخالف بود ولی هیچ ابرازی نکرده بود در همانروزها که در فرنگ بود پادشاه انگلیس مجلس ضیافتی بشام بافتخار پادشاه ایران تشکیل داد در آن مجلس پادشاه انگلیس در نطق رسمی سر شام ضمناً می گوید:

(امیدوارم این قراردادیکه با دولت ایران بسته ایم روابط دو کشور را محکمتر و سعادت ایران را چنانکه همه آرزومندیم تأمین کند).

نامه جوابیه نطق پادشاه را که ناصرالملک قراگزلو و ذکاءالملک فروغی و نصرت الدوله تهیه کرده بودند در ضمن نوشته بودند (این قراردادیکه دولت من با دولت انگلستان بسته است اطمینان دارم که سعادت و ترقی کشور مرا تأمین کند و از اینجهت بسیار خوشوقتم). سلطان احمد شاه که برای پاسخ نطق امپراطور برخاسته نامه تهیه شده را خواند این سه سطر را که راجع بقرارداد است نخواند. این خود عکس العمل ارجمندی بود که شاه وطن پرست ایران داشت و میدانست که از این اظهار وطن پرستی صدعه های فراوان خواهد خورد مع هذا تن بصدعات سپرده سعادت وطن و هموطنانرا از دست نگذاشت.

در نتیجه همان شهامت و بزرگواری بود که شادروان تقی زاده سه سال قبل در سخنرانی خود در باشگاه مهرگان گفت:

از قاجاریه دو وجود را عزیز و ارجمند می شماریم یکی عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه یکی هم سلطان احمد شاه که بنام وطنش نهایت شهامت و مردانگی بخرج داد.

بدیهی است مجلس لندن سردی خاتمه یافت فروغی بشاه گفت:

(با مقدرات خود بازی کردید).

دربار انگلستان اجازه نداد این جریان از آن اطاق خارج شود و در اروپا انتشار یابد باری وثوق الدوله که سخت بانتظار جریان مهمانی بود هیچ فکر نمی کرد کار باینجا بکشد قضیه را کاملاً مکتوم داشته در اجرای منویات ژنرال دیکسن انگلیسی مأمور دارائی همه گونه مساعدت را استقبال می کرد.

اما در تهران جریانی برخلاف انتظار پیش آمد که همه کاسه و کوزه ها را به هم زد و مقدمات تغییر نقشه در خاور میانه و خاور نزدیک گردید.

دو نفر از افسران ایرانی که در کمیسیون نظامی انگلیسها شرکت داشتند یکی کلنل فضل الله خان برادر تیمسار سپهبد فرج الله آق اولی بود یکی هم مائر انتخاب نظام - کلنل فضل الله خان بعلت لیاقت فوق العاده و تسلط در دوزبان مکالمه فرانسه و انگلیسی مورد توجه فراوان ژنرال دیکسن قرار گرفته معاون اول او شده بود چون از آئین نامه که چند ماده اش را نوشتیم اطلاع یافت دید که تیشه را بریشه زده اند و ایرانی دیگر روی استقلال نخواهد دید و از همگان هم پست تر خواهد شد قدرت بر گرداندن اوضاع را نداشت فخواست خود دلال مظلومه و اجرا کننده آئین اسارت هموعان گردد انتحار کرد.

مجلس ترحیم کلنل در تالار بزرگ صاحب منصبان منعقد گردید تا حوالی ظهر غیر ازمین وقاضی نظام و پنج نفر دیگر هیچکس نیامد. ترس از وثوق الدوله خداشناس تا این پایه مؤثر افتاده بود.

ژنرال دیکسن با هیئت نظامی خود آمده در ایوان مقابل تالار بصندلی ها نشستند ژنرال را تا آنروز اینطور ندیده بودم سرخ و برافروخته - غضبناک و ترسان باصطلاح چاقو میزدیم خونس در نمی آمد. نزدیک ظهر بود حسن مشار الملک وزیر فلاحه و تجارت بمجلس ترحیم آمده دید مجلسی در کار نیست دستور داد فردا هم مجلس را ادامه دهند آمدن او چون خویش وثوق الدوله بود ترس افسرانرا

ریخت فردا تالار پر بود.

و ثوق الدوله اجازه نداد جراید راجع باقتحار کلنل فضل‌الله‌خان چیزی بنویسند فقط یکی از مزدوران بی‌ایمان نوشت (اقتحار کلنل فضل‌الله‌خان مربوط بامر خانوادگی بوده است).

در غسالخانه از جیش این رباعی بدست آمده بود:

ای هیئت ژاندارمری ایرانخواه

باشید ز اسرار وطن هم آگاه

تا بین انگلیس چون در پیش است (؟)

آن به که بمیرد کلنل فضل‌الله

ماژرلوسلد یکی از افسران انگلیسی بود جوانی بلند بالا اهل

اسکاتلند پای چپش در جنگ تیر خورده بود با عصا راه میرفت او

بدولت خودش پس از مرگ کلنل پیشنهاد میکند (در هر کشوری

هر اقدامی بخواهیم بکنیم بهتر است بدست خود آنها بکنیم از خودشان

یکی را برانگیریم او عامل اجرائیات ما باشد).

این پیشنهاد در محافل سیاسی لندن مورد مطالعه قرار گرفته

تصویب شد و ماژرلوسلد بیاس این پیشنهاد بدریافت يك نشان عالی

مفتخر گردید.

روی این پیشنهاد در ترکیه و مصر و ایران و افغانستان نقشه‌های

تأزمه‌ئی بموقع اجرا گذارده شد اقتحار کلنل فضل‌الله خان قرارداد

را کشت و انگلیسها همه از ایران رفتند دولت انگلیس صد و سی هزار

لیره را از دولت ایران مطالبه کرد و گرفت و جزو مخارج نفت

جنوب بحساب آورد و دولت هم از آن سه خائن گرفت و بخزانة

سپرد.

در روزهای اول انقلاب که مردم را با آن حرارت دیدم هرگز

تصور نمیکردم آن احساسات باین زودی خاموش شود و مردم راحت

و آسوده در جای خود بنشینند و بکار خود مشغول شوند گوئی اصلاً

انقلابی نبوده و خبری نشده است.

هیچ تصور نمیرفت که آتش مخالفت با زمامدار خائن باین زودی خاموش شود و آن جنایتکار بیوطن در کار خود مستقر شده بقدرت حکمرانی کند.

کجا توان گفت آن مردمی که آن طور سنگ وطن پرستی بسینه میزدند يك باره ترك های و هو کنند و کم کم آن خائن بیوطن را لایق و قابل هم معرفی کنند.

دریافتم که اساساً وطن و وطن پرستی در نظر مردمان ارزشی ندارد یا مفهوم و معنایی نه و با این موضوع آشنائی ندارند اگر حرفی میزنند و تکانی میخورند مصنوعی و موقتی است.

دیدم تقصیر اساساً بگردن من و امثال من و نویسندگان و معلمان و مربیانند که افکار هموطنان را از کودکی با این مطلوب و این راه آشنا نساخته آنانرا از محیط محدود برنامه تحصیلی کنارتز نیاز داریم.



ترجمه محمد وحید دستگردی

### آخرین سربازان امپراطور (بقلم: اتیوماساشی)

در سال ۱۹۶۰ دو سرباز ژاپنی، اتیوماساشی و رفیقش را در جنگل گام پیدا کردند این دو سرباز بازماندگان جنگی بودند که در سال ۱۹۴۴ بین ژاپن و نیروهای آمریکائی در گرفت. از آن تاریخ بعد این دو سرباز نگهبان اینکه جنگ هنوز پایان نیافته است از پناهگاهی به پناهگاه دیگر میگریختند و در برابر همه گونه مصائب از قبیل ایذاء بومیان، گرسنگی و بیماری مقاومت می کردند تا آنکه تسلیم قوای دشمن نشوند. اتیوماساشی داستان سرگردانی و آوارگی خود و رفیقش را در کتابی تحت عنوان «آخرین سربازان امپراطور» برشته تحریر کشیده و این کتاب در سال ۱۹۶۷ بزبانهای مختلف منتشر گردیده و توجه خوانندگان بیشمار را بخود جلب کرده است. خلاصه این کتاب در شماره اخیر مجله معروف ریدرز دایجست درج گردیده که ترجمه آن در ذیل بنظر خوانندگان میرسد.

\*\*\*

آذیرهای خطر حملات هوائی قبل از دمیدن سپیده صبح بصدا درآمدند. بمبها بر زمین فرو میریختند و دیوارهای پناهگاههای زیر زمین ما را بشدت تکان میدادند و با ظاهر شدن گروههای متعدد هواپیماهای دشمن در آسمان یقین کردیم که آمریکائیها ما را مورد حمله قرار داده اند و این موضوع کاملاً واقعیت داشت. جزیره گام

واقع در اقیانوس آرام که به ژاپن تعلق داشت مورد حمله قرار گرفته بود.

ترس و وحشت ما در اینوقت بیمورد نبود چون در همان لحظه پیغامی رسید که حاکی از ظاهر شدن قوای دشمن در ساحل غربی بود. به واحد من دستور داده شد که از میان جنگل پر درخت گذر کند و در نقطه‌ای کوهستانی که مشرف بر نیمه جنوبی جزیره بود استقرار حاصل کند. از این ارتفاعات ناوگان بی شمار آمریکائی را مشاهده میکردیم که بطرف ساحل در حرکت بودند با این وجود از نیروهای دفاعی ما صدائی برنمیخاست و توپها و تانکها و مسلسل‌های ما در روی جزیره هیچگونه عملی انجام نمیدادند. جنب و جوش همه از آن دشمن بود. آتشبارهای دریائی آنان در روی دریا می‌خزیدند و صدای انفجارهای شدید بمب‌هائی که هواپیماها بر روی زمین فرو می‌ریختند گوش را آزار میداد.

سکوت ما علت داشت چون یکماه قبل هنگام حمله آمریکائیها به سایپان ما همه سلاحهای خود را برای مقابله با ناوگان آنها بکار بردیم و بعد از آن متوجه شدیم که این ناوگان ابتدا برای تظلمیع ما آمده بودند و هنگامیکه دشمن حمله حقیقی خود را از نقطه دیگر آغاز کرد نیروهای ما همه مهمات جنگی خود را بکار برده بود و این شکست موجب اقتباه ما گردید. وقتی که دشمن در اوائل روز ۲۱ جولای سال ۱۹۴۴ کار خود را آغاز کرد ما متوجه بودیم که برای مقابله بادشمن باید منتظر باشیم تا نیروهای دشمن در ساحل پیاده شوند. ما بزودی متوجه شدیم که حيله جنگی ما بشکست منجر شد. این بار ناوگان عظیم آمریکا قصد تظلمیع ما را نداشتند بلکه حامل نیروها و تانکهای زیادی بودند. بعلاوه آتشبارهای ساحلی ما که وظیفه داشتند در حمله بدشمن ما را کمک کنند قبل از آنکه بتوانند حتی يك تیر شلیک کنند توسط دشمن منهدم شده بودند. چون دیدیم نیروهای آمریکائی و استرالیائی بهنگام بعد از ظهر

در ساحل تجمع کرده‌اند دانستیم که حمله متقابل بیفایده و وقت آن گذشته است. فرمان حمله سرانجام بهنگام غروب صادر شد لکن قبل از آن جنگی سخت در جنگل در گرفته بود. هنگامیکه مواضع آماده شده خود را در نزدیکی ساحل از دست دادیم ناگزیر بعقب نشینی کردیدیم.

در عرض چهار روز مقاومت ژاپنی‌ها در هم شکست و به جنگهای غیرنظامی و پارتیزانی مبدل گشت. گروه من اکنون مرکب از ۳۰ مرد بود و با کمبود مهمات نیز روبرو شده بودیم. بهر حال تصمیم ما آن بود که تا آخرین نارنجک بجنگ ادامه دهیم. نابود کردن ما برای آمریکائیه‌ها و استرالیائی‌ها کاری بس آسان بود اما ما ناگزیر بودیم. بین انهدام و نجات یکی را انتخاب کنیم..

در طول ماه آگوست در گودالهای جنگل مخفی شدیم تا برای حمله بدشمن فرصتی مناسب بدست آوریم. لکن اولین حمله ما به سه تانک در اوائل سپتامبر با شکست مواجه شد و سه تن از افراد خود را از دست دادیم.

در ماه اکتبر مهمات و فشنگ‌های ما تمام شده بود و برای آنکه سلاحهای ما بدست دشمن نیفتد آنها را در زیرزمین مخفی ساختیم. حیرت‌انگیزی که نوعی نان خشک بود تمام شده بود و ما ناگزیر بجستجوی میوه و توت پرداختیم تا معده‌های خالی خود را پرکنیم و درد گرسنگی را حتی المقدور فرو نشانیم. با این وجود با نارنجک به مقاومت خود ادامه دادیم و امید داشتیم که نیروهای تازه نفس ژاپنی به نجات ما خواهند شتافت.

فرمانده گروه ما می گفت «ستاد کل ارتش نیروهای تازه‌ای به کمک ما خواهد فرستاد. بنابر این اگر چه اکنون در شرایط سختی هستیم لکن باید خود را در جنگل مخفی کنیم و منتظر آمدن نیروهای تازه نفس باشیم مردن مانند سگ‌ها و یا اسیر شدن بدترین ذلت‌هاست. ما باید تا وقتی که می‌توانیم زنده و آزاد باشیم.»

قراولان دشمن دامنه محاصره را تنگتر کردند و در طول ماه نوامبر بر خوردهای متعدد با قوای دشمن تعداد نفرات ما را به هفت نفر تقلیل داد. گاه و بیگاه صدای تفنگ بگوش میرسید اما تیراندازی بکلی متوقف شده بود و ما نتیجه گرفتیم که مقاومت متشکل زاپنی‌ها درهم شکسته است. سپس هنگامیکه يك روز بعد از ظهر در يك جاده نظامی پیش می‌رفتیم باز صدای تیراندازی مجدد بلند شد و ما خواستیم بدانیم که این صدا از چه محلی است. من مشغول بستن بندهای پوتین خودم بودم و شش نفر دیگر بحرکت خود ادامه دادند اما بعلت تعجیل در کار بند پوتین پاره شد و من خم گردیدم تا دو انتهای پاره شده بند را بهم گره زدم یکی از افراد گفت «ایتو، عجله کن، بعداً میتوانی بند پوتین خود را گره زنی».

اما من بکار خود ادامه دادم. انگشتان من در اثر گرسنگی ضعیف و نحیف شده بودند و چون همکاران دور شده بودند صدای پوتین‌های آنها هر لحظه ضعیف‌تر می‌شد. هنگامیکه کار خود را تمام کردم گلوله‌ای در طرف راست من صدا کرد و چون نظر انداختم گروهی از سربازان استرالیائی را دیدم که در طول يك جاده فرعی می‌دویدند من دیوانه‌وار بداخل جنگل پریدم و در زیر گیاهان خود را مخفی ساختم.

در اینوقت مجدداً صدای تفنگ‌ها برخاست و سپس صداهای وحشت‌انگیزی بگوش من رسید. پس از انفجار نهائی يك نارنجك جز صدای سربازان آمریکائی که از دور شنیده می‌شد هیچ چیز دیگر در آن حول و حوش مشاهده نمی‌شد.

### زندگی در جنگل

سکوت همه‌جا را فرا گرفته بود اما من جرأت حرکت کردن نداشتم. اشعه خورشید از میان برگهای ضخیم درختان میوه بر زمین میتافت و در آن آرامش و سکوت افکار وحشت‌انگیز مرا محاصره

کرده بود. دور افتاده و تنها بودم و مرگی مصیبت‌بار در انتظار من بود. در آنحالت بدبختی بخانواده خود فکر می‌کردم. تنها دو سال قبل بود که با تکان دادن پرچمها از ده کوچک خود خارج شدم درحالی‌که دختران زیبا با فریادهای شادی بخش برای بدرقه من گرد آمده بودند. پدر و مادر و خواهر و اهل ده از اینکه من بجبهه جنگ می‌رفتم احساس غرور میکردند.

هنگامیکه به‌جبهه ۳۶ در کافو ملحق شدم شادی زایدالوصفی در افراد مشاهده کردم که ناشی از يك سلسله پیروزیهای ژاپنی‌ها در جنگ بود. من باتفاق سایر سربازان گروه خود در واحد خط دوم موضع گرفتیم و در این محل با گذشت روزها و هفته‌ها آموزشهای کافی دیدیم و منتظر بودیم که به‌نوبت وارد خط مقدم جبهه شویم. در مارس سال ۱۹۴۴ فرمان حرکت صادر شد. قسمت ما پس از تجدید سازمان خلیج یوکوهاما حرکت کرد و از طرف جنوب بجانب ماریاناز پیشروی میکرد. در تاریخ ۲۱ مارس به گام رسیدیم.

جزیره گام که بزرگترین جزیره مجمع‌الجزائر ماریاناز میباشد جزیره‌ای دراز و باریک است و از شمال بجنوب به‌مسافت ۳۰ میل امتداد دارد. هنگامیکه پیاده شدیم واحد ما در ساحل رود اینادا موضع گرفت.

در آغاز ماه مه در سرتاسر جزیره در مواضع جنگی پخش شده بودیم.

درست شش ماه پس از این واقعه بود که خود را تنها و ناامید دیدم. برای تخفیف وحشت تنهایی و جدائی کوشش میکردم که تصور کنم در میان تپه‌ها و رودخانه‌های دره‌ای هستم که در آنجا متولد شده بودم بتدریج آرامش خود را باز یافتم و پس از آنکه خورشید غروب کرد و شب رسید زیر برگها و شاخه‌ها خزیدم و خوابیدم.

صدای آتش تفنگ در مسافت بعید صبح روز بعد مرا از خواب بیدار کرد. برای اطلاع از موضوع از تپه بالا رفتم. سرایشی پوشیده

از درختی بود که به محوطه‌ای پر از سنگ ختم می‌شد. در انتهای محل سنگلاخ شبه سیاهی دیدم که به تنه درختی مانند بود هنوز نیمی از راه نپیموده بودم که متوجه شدم جنازه يك سرباز استرالیایی است. بوی تعفن مرگ را بیاد آدمی میانداخت. جسد سرباز را غلطاندم و متوجه شدم که تفنگی را محکم در دو دست گرفته است. چون به تفنگ احتیاج داشتم آنرا از چنگ جنازه خارج ساختم و پس از بازرسی متوجه شدم که هشت گلوله آن دست نخورده است پیدا شدن تفنگ نیروی تازه‌ای بمن داد.

مدت دو هفته حرکات من مانند حرکات يك حیوان قحطی‌زده بود. گرسنگی مرا آزار میداد اما راه بجائی نمیبردم و حتی هنگام تغذیه از میوه درختان یا ریشه درختان بر روی زمین نمی‌گذشتم. در یکی از روزها در اوائل عصر هنگامیکه مشغول تدارك آذوقه بودم صدای خش‌خش بگوشت رسید و ناگزیر بر روی زمین دراز کشیدم و نفس را در سینه حبس کردم. صدای قدمها نزدیکتر شد تا آنکه دیدم دو نفر از مسافتی گذر کردند. من با دقت برخاستم و بر آن دو شخص نظر انداختم، هیچیک از آنها با خود تفنگ نداشت.

ندای باطن بمن گفت که این دو شخص ژاپنی هستند و من بدنبال آنها براه افتادم درحالیکه قلبم بشدت میزد، پس از پیمودن پنجاه قدم آنها ناپدید شدند گوئی بر زیر زمین فرو رفته‌اند. فکر کردم بدرون غار رفته‌اند.

بدون تردید به دهانه تاریک غار نزدیک شدم. درون غار ساکت و تاریک بود قدمی دیگر برداشتم و با آهستگی صدا زدم:  
رفیق یا دشمن؟

«رفیق» سرانجام جواب آمد و من احساس کردم که شخصی از وسط تاریکی بسوی من می‌آید درحالیکه شخص دومی هم بدنبال اوست و سپس من توانستم چهره‌های آنها را ببینم. هر دو نفر از افراد قسمت من بودند.